

خانم رازانی از پیش کسوتان فرهنگی در نهاوند

اشاره:



در مصاحبه‌ی این شماره، سرکار خانم
عذرا رازانی که از زنان پیش کسوت فرهنگی
نهاوند است، از گذشته‌های تلخ و شیرین
شهرمان سخن می‌گوید.

پدر ایشان مرحوم اعتضاد الشریعه میرزا
محمدخان رازانی بنیان‌گذار فرهنگ و
معارف لرستان بوده است. تأسیس دبستان و

کتابخانه‌ی اعتضادیه‌ی بروجرد و توجه خاص او به رشد و بالندگی و با
سواد شدن محصلین دارالتربیه‌ی عشایری و توسعه‌ی مدارس در لرستان
نمونه‌ای از تلاش‌های فرهنگی ایشان است (رجوع کنید به کتاب اعتضاد
فرهنگ، تألیف محسن روستایی از انتشارات علوم و فنون سال ۱۳۷۹).

سرکار خانم عذرا رازانی یکی از چهره‌های پر تلاش و دلسوز این
خانواده‌ی فرهنگی است و مردم نهاوند همواره قدردان وی بوده و هستند.
در جلسه‌ی این مصاحبه همشهری حقوق‌دان جناب آقای البرز چلبی داماد
ایشان و جناب آقای حسن پاسار عضو هیئت‌امنای مؤسسه نیز حضور
داشتند که بدین وسیله از خانم رازانی و گروه مصاحبه سپاس‌گزاری
می‌شود.

«فرهنگیان»

○ سرکار خانم رازانی لطفاً خودتان را به اختصار معرفی بفرمایید.

● بنده در سال ۱۳۰۱ در بروجرد به دنیا آمده‌ام. پدرم مرحوم میرزا محمدخان رازانی، ملقب به اعتضاد الشریعه، از تحصیل کرده‌های مدرسه‌ی دارالفنون بود که بعدها در بروجرد سکونت گزید. وی موفق شد اولین دبستان را در سال ۱۲۹۰ شمسی در بروجرد دایر کند، که به مدرسه‌ی اعتضادیه‌ی بروجرد معروف گردید. این اقدام فرهنگی در زمانی انجام گرفت که در سراسر لرستان و از جمله در بروجرد دبستانی وجود نداشت.

«اعتضاد الشریعه» لقبی بود که وزارت فرهنگ و معارف به ایشان داده بود. مرحوم پدرم در رازان و الشتر املاک مختصری داشت و از آنجایی که وزارت فرهنگ وقت بودجه‌ای برای این مدرسه اختصاص نداده بود، ایشان علاوه بر محل مدرسه، پول معلم و مستخدم را نیز خودشان تقبل کردند.

در آن زمان به دخترها در بروجرد اجازه‌ی رفتن به مدرسه نمی‌دادند. ایشان از یک معلم زن به نام خانم خسروانی به همراه دخترش که او هم معلم بود دعوت کردند که از تهران به بروجرد مهاجرت کنند و بدین ترتیب با زحمت زیاد یک مدرسه‌ی دخترانه در بروجرد راه‌اندازی کردند.

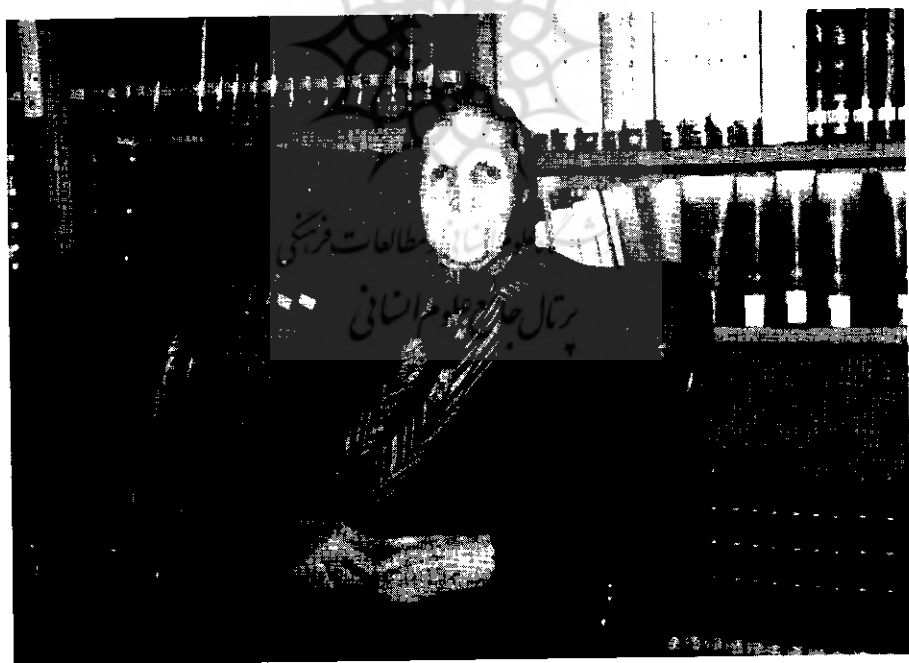
ما دوره‌ی ابتدایی را در آن مدرسه گذراندیم و تا سال ۱۳۱۴ هم چنان در بروجرد بودیم. در سالی که عده‌ای از سران عشایر را اعدام یا تبعید کرده بودند دستور آمد مدرسه‌ای هم به نام مدرسه‌ی عشایر در خرم‌آباد تأسیس شود تا بچه‌های عشایری در آنجا تحصیل کنند. به همین جهت پدرم مجبور شد بیش تر وقتش را به این کار اختصاص دهد و گاهی هم به بروجرد سر بزنند.

در سال ۱۳۱۴ که دستور کشف حجاب صادر شد، پدرم با توجه به موقعیتی که در بروجرد بین بستگان و نزد آیت‌الله بروجردی داشت، نمی‌خواست که این کار به دست او انجام شود. لذا تقاضا کرد که به تهران منتقل شود. وی پس از انتقال به تهران در

مدرسه‌ی عالی سپهسالار مشغول شد. به جای پدرم، ابوتراب رازانی که از بستگان ما بود در این مدرسه منصوب گردید.

ما هم سال بعد به تهران رفتیم. من و خواهرم کلاس نهم را تمام کرده بودیم. سپس در دانشسرای مقدماتی دخترانه واقع در اول خیابان شاه‌آباد سابق ادامه‌ی تحصیل دادیم. ضمن این که متعهد شدیم پس از فراغت از تحصیل معلم شویم و به فرهنگ خدمت کنیم. پس از گذراندن این دوره پدر ما را به بروجرد برگرداند.

در سال ۱۳۱۶ برادر بزرگم که از سوی پدر به مدیریت مدرسه‌ی اعتضادیه منصوب شده بود از من و دو خواهرم (بتول خانم و صدیقه خانم) خواست در این مدرسه



تدریس کنیم. بعداً که پدرم از تهران برگشت و در خرم‌آباد مستقر شد، ما هم از بروجرد به خرم‌آباد رفتیم.

○ بنابراین شما معلمی را از بروجرد شروع کرده‌اید؟

● بله. با این توضیح که خواهرم در استخدام دولت بود ولی من از طریق مدرسه‌ی ملی و امکانات محلی حقوق می‌گرفتم و تدریس می‌کردم.

○ آیا قبل از رفتن به مدرسه‌ی جدید، در مکتب خانه هم درس خوانده‌اید؟

● خیر. من در مکتب‌خانه درس نخوانده‌ام. تحصیل من با نظام آموزشی دولتی شروع شد و با احداث اولین مدرسه در بروجرد تحصیلاتم آغاز شد و تا کلاس ششم آن‌جا درس خواندم. بعداً کلاس‌های اول و دوم دبیرستان - هفت و هشت - در بروجرد دایر شد و ما این دو کلاس را در بروجرد گذراندیم و کلاس نهم را در تهران بودیم. سپس در دانشسرای مقدماتی دختران تهران ادامه‌ی تحصیل دادم.

○ سرکار خانم رازانی از روزهای تحصیل در مدرسه‌ی جدید چه خاطره‌ای دارید؟

● من در مدرسه‌ی فاطمی بروجرد تحصیل را آغاز کردم. یکی از خاطرات فراموش نشدنی من وقتی بود که با بقیه‌ی دختران هم کلاسم لباس ورزشی پوشیده بودیم و دسته جمعی بازی می‌کردیم. عکس بچه‌ها موجود است. آن روز برای من به یاد ماندنی است.

○ سرکار خانم رازانی لطفاً از معلمان دوره‌ی دبستان و سبک تدریس آن‌ها بگویید.

● همان‌طور که گفتم خانم خسروانی و دخترشان تدریس ما را به عهده داشتند بعدها معلم‌های دیگری اضافه شدند. آن‌ها خوب درس می‌دادند و واقعاً بچه‌ها هم خوب درس می‌خواندند. ضمناً پدرم تربیتی داده بودند که خانم خسروانی در خانه‌ای که در

داخل مدرسه ساخته بودند مستقر شود. در نتیجه با آرامش خاطر بیش تری به وظیفه‌ی معلمی خود عمل می‌کرد و در کارش بسیار موفق بود.

○ خانم رازانی کلاس‌ها چند نفری بود؟

● کلاس اول در آغاز سی نفره بود. اما بعد از دایر شدن چند مدرسه‌ی دخترانه‌ی دیگر، تعداد کم‌تر شد. کلاس ما حدود ۲۰ تا ۲۵ نفر بود. هم کلاس‌هایم همشهری بودند و غیر همشهری نداشتیم. پدرم در خرم‌آباد نیز مدرسه‌ای در بازار بروجردی‌ها تأسیس کرده بود و همشهریان ساکن در خرم‌آباد در آن‌جا، نیز با هم درس می‌خواندند.

○ لطفاً یادی هم از معلمان و مدیران آن سال‌ها بفرمایید.

● معلم‌هایمان همه خوب بودند. آن‌ها بهترین تحصیل کرده‌های دانشسرا بودند. ضمن این‌که آقای آملی و خانم سمیعی معلمانی بودند که تحصیلاتشان در خارج از کشور بود.

رئیس فرهنگ وقت آقای ممتاز بود. او شوهر خواهر آقای علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ ایران در آن زمان بود. همسر آقای ممتاز رئیس دانشسرای مقدماتی بود.

○ خانم رازانی تعداد دخترانی که در آن مدرسه درس می‌خواندند چند نفر بود؟

● شاید در مجموع صد نفری درس می‌خواندند. بعداً یک عده از آن‌ها دبستان را به پایان رساندند و به سیکل اول دبیرستان وارد شدند. بعضی‌ها ادامه‌ی تحصیل دادند. چند نفری هم مثل من به تهران رفتیم و در آن‌جا ادامه‌ی تحصیل دادیم.

○ خانم رازانی وقتی در سیکل اول قبول شدید چه احساسی داشتید؟

- بسیار خوشحال بودم. به خصوص که در مراسم اختتامیه‌ی ششم دبستان آقای علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت کشور به بروجرد آمد و گواهی‌نامه‌ها را به ما داد. ابتدا جشن گرفتند و در حضور مهمانان تک تک ما را صدا می‌کردند و گواهی‌نامه را می‌دادند. ما در آن شرایط و موقعیت، گذراندن این دوره را بسیار مهم می‌دانستیم و فکر می‌کردیم پروفیسور شده‌ایم! البته تعداد قبولی‌ها در این مرحله حدود بیست نفر بود. این‌ها اغلب فرزندان رؤسا و کارمندان بودند. از سال بعد مدارس دیگری راه افتاد و دختران طبقات مختلف شهر به تدریج دوره‌ی شش‌ساله‌ی دبستان را گذراندند و بعضاً ادامه‌ی تحصیل دادند.

○ در سال‌های تحصیلی با نیاوند ارتباط داشتید؟

- خیر. در طول آن مدت، ما در خرم‌آباد و بروجرد بودیم. پدرم از بین فرزندانش به من علاقه‌ی بیش‌تری داشت. از این رو هر جا می‌رفتند مرا با خودشان می‌بردند. بنابراین در آن سال‌ها عملاً ارتباطی با نیاوند نداشتم.

○ چه طور شد شما بعد از گذراندن تحصیلاتتان در بروجرد، به دانشسرای مقدماتی در تهران وارد شدید؟

- من عشق به معلمی داشتم و این کاملاً طبیعی بود. چون خانواده‌ی ما اغلب تحصیل کرده و علاقه‌مند به تعلیم و تربیت بودند. بنابراین وقتی پدرم پیشنهاد داد در دانشسرا مشغول تحصیل شوم با علاقه‌مندی پذیرفتم. آن زمان دانشسرا شبانه‌روزی نبود. ما صبح‌ها تا ظهر آن‌جا بودیم و بعد از صرف نهار در منزل، مجدداً بر می‌گشتیم و تا غروب می‌ماندیم.

○ محتوای درس‌های رشته‌ی تربیت معلم چه بود؟

• بیش‌تر روان‌شناسی و تاریخ و مبانی تعلیم و تربیت بود. در این رشته برخلاف رشته‌های رسمی و رایج دیگر آن سال‌ها یعنی ریاضی و خانه‌داری، تکیه‌ی اصلی بر روش تدریس و فن معلمی بود.

○ لطفاً از معلمان و هم‌کلاساتان در دانشسرا بگویید؟

• معلم ما در فن معلمی خانم سمیعی بود. او تحصیل کرده‌ی خارج بود و خیلی در کارش تسلط داشت. معلم طبیعی ما هم یک دکتر طب بود به نام دکتر مدرسی که در ری مطب داشت. زبان فرانسه را هم خانم کیوانی تدریس می‌کرد. همسرش دکتر کیوانی استاد دانشسرای عالی بود.

این دوره‌ی مقدماتی کلاً دو سال طول کشید. تعداد هم‌کلاسی‌هایم حدود سی نفر بودند. از آن‌جایی که پس از فراغت از تحصیل، من در تهران نماندم از وضع هم‌دوره‌هایم بی‌خبر ماندم. از بین آن‌ها خانم نوآموز مدیر مدرسه شد. خانم شیبانی خواهر دکتر شیبانی نیز از جمله هم‌دوره‌هایم هستند. نام تک‌تک آن‌ها یادم نیست اما همگی خوب درس می‌خواندند و به معلمی علاقه داشتند. آن‌ها عموماً خانواده‌های متشخص و رده بالا بودند.

○ چه سالی به بروجرد برگشتید؟

• در سال ۱۳۱۶ شمسی زمانی که پدرم مدیریت مدرسه را به برادرم داد، به من و خواهرم گفت بهتر است هر دو در همین مدرسه تدریس کنید. خواهر بزرگ من با استفاده از کمک دولت استخدام شد و من به صورت غیر دولتی با ماهی ۲۵ تومان

حق‌التدریس مشغول به تدریس شدم. من در کلاس چهارم و خواهرم در کلاس ششم تدریس می‌کردیم.

○ در چه سالی ازدواج کردید؟

● ۱۳۲۰ در سن ۱۹ سالگی با آقای حسن وره‌رام ازدواج کردم. او در آن زمان رئیس دفع آفات اداره‌ی کشاورزی خرم‌آباد بود. پدرم علاقه داشت هر جا خودش سکونت دارد، ما هم در آن شهر زندگی کنیم. از این رو ما مدت‌ها خرم‌آباد بودیم تا این که در سال ۱۳۲۴ به پدرم مأموریت دادند در کردستان خدمت کند. ما هم در آن سال به بروجرد بازگشتیم. در آن سال اولین فرزندم خسرو دو سال داشت.

○ در خرم‌آباد چه کار می‌کردید؟

● معلم بودم، معلم دبستان بودم و خانم گودرزی مدیر آن‌جا بود. پدرم رئیس فرهنگ بود. خرم‌آبادی‌ها از مدارس جدید بسیار استقبال می‌کردند.

○ تا کی در بروجرد بودید؟

● همراه شوهرم تا سال ۱۳۲۸ بروجرد بودیم. در این سال‌ها پدرم از کردستان به بروجرد بازگشت و چون خسته شده بود، به درخواست و اصرار خود بازنشسته شد. هر چند به توصیه‌ی فرماندار وقت بروجرد پدرم مأموریت دیگری را برای خدمت در ملایر پذیرفت که متأسفانه به مریضی ایشان منجر شد و در همان‌جا فوت کرد. جنازه‌ی آن مرحوم را برادر امیر معیر به قم برد. پس از این اتفاق دردناک بود که ما از بروجرد به نهاوند منتقل شدیم و قسمت شد من و همسرمدتی طولانی در این شهر انجام وظیفه کنیم. من از سال ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۷۵ در شهر نهاوند ماندگار شدم.

○ سرکار خانم رازانی، شهر نهایند را در اولین برخورد چگونوه دیدید؟

- شهری تنها با یک خیابان، بدون این که آسفالت شده باشد. در نتیجه به هنگام باران تا زانو در گل فرو می رفتیم! در آن سال نهایند یک دبستان دخترانه داشت که سه کلاسه بود و یک دبیرستان یک کلاسه که با هم بودند. اسم دبستان سنایی و اسم دبیرستان ظفر بود.

○ چرا دبیرستان به نام ظفر بود؟

- زیرا از درآمد موقوفات آقای اسماعیل ظفری (ظفرسلطان) به این مدرسه کمک می شد و مقداری از آن به دبیران و کارکنان اختصاص داشت. من با تأکید و اصرار مرحوم مهندس کریم ذکایی رئیس فرهنگ وقت نهایند مدیریت دبستان را که قبلاً مدیرش تحصیلات قدیم داشت (به نام خانم سلیمانی) به عهده گرفتم. مدیر دبیرستان هم خانمی به نام بوترابی بود که معلومات سیکل اول داشت. بعدها من مدیر این دبیرستان یک کلاسه نیز شدم.

○ در آن سالها مدرسه ی بهودیها چه وضعی داشت؟

- دبستان اتحاد که به آن الیانس هم می گفتند در نهایند فعال بود. یکی از فرزندانم (خسرو) یک سال در این مدرسه درس خواند. در آن زمان من مسئول دبیرستان بودم و آقای ابراهیم صحت نیاکی دبیر طبیعی در همین جا تدریس می کرد.

○ در مجموع دخترانی که آنجا درس می خواندند چند نفر بودند؟

- حدود ۴۵ دانش آموز در دبستان و ۴۰ دانش آموز در دبیرستان درس می خواندند. دبیرستان به تدریج سه کلاسه شده بود.

○ لطفاً از معلمان همکاران نام ببرید.

● آقای فخرالدین سیفی معلم زبان و آقای ربیع پور معلم فیزیک بود. آقای ابراهیم صحت‌نیاکی طبیعی و آقای عباس شاهین تاریخ و جغرافیا درس می داد. آقای امامی آل آقا که رئیس فرهنگ وقت شد نیز چند ساعتی تدریس می کرد.

○ شروع کار شما با معلمی بود یا مدیریت؟

● من از روزی که به نهاوند آمدم مدیریت دبیرستان و دبستان را به عهده گرفتم. در عین حال در بعضی از کلاس‌ها تدریس نیز می کردم. در دبستان خانم بهرامی در کلاس اول ابتدایی تدریس می کرد. خانم امینیان، خانم زابلی و خانم بوترابی و خواهرانش نیره خانم و منیره خانم نیز در این دبستان بودند.

○ چه چیز تدریس می کردید؟

● چون کلاس‌ها ابتدایی بودند، همه‌ی دروس را به ضرورت می توانستم تدریس کنم. از جمله به سرود بچه‌ها اهمیت می دادم. ناظم مدرسه‌مان خانم حاجیلو بود، همسر رئیس وقت بانک نهاوند. او اهل تهران بود و واقعاً ناظم خوبی بود، هم در دبستان و هم در دبیرستان.

○ دانش‌آموزان دبیرستان و دبستان آن سال‌ها، اکنون چه وضعی دارند؟

● نظر به این که آن‌ها اغلب با استعداد بودند و از خانواده‌های متمکن آن روز بودند معمولاً توانستند تحصیلات را با موفقیت بگذرانند. عده‌ای از آن‌ها در تهران و سایر شهرهای ایران ادامه‌ی تحصیل دادند. هم‌اکنون پنج شش خانمی که دکتر هستند و در همین نهاوند مطب دارند از آن مجموعه هستند.

○ آیا در دبیرستان آن سال‌ها فعالیت‌های سیاسی دیده می‌شد؟

● تبلیغ مرام کمونیستی و فعالیت برای توده‌ای‌ها در سطح شهر دیده می‌شد و از طریق اولیای دانش‌آموزان کم و بیش در کلاس‌ها انعکاس داشت. من سعی می‌کردم مانع از این گونه فعالیت‌های سیاسی در دبیرستان باشم. ضمناً دانش‌آموزان را به عواقب چنین مسلك‌هایی آشنا می‌کردم و در نتیجه، از شرکت کردن در جلسات حزبی این گروه‌ها خود داری می‌کردند.

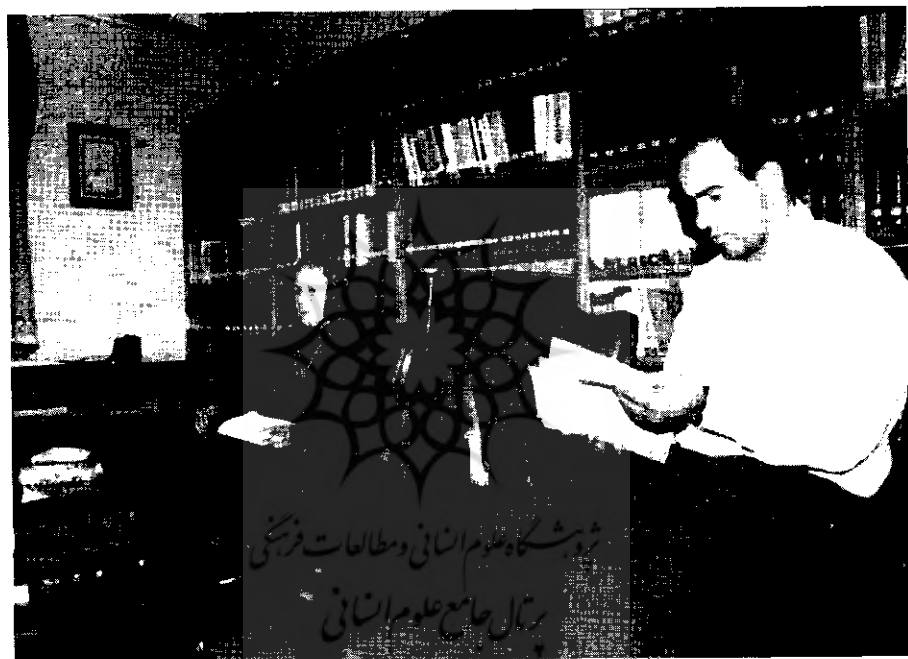
○ برخورد اولیای دانش‌آموزان با شما چگونه بود؟

● اغلب هنگامی که از آنان دعوت می‌کردیم شرکت می‌کردند و چون نوعاً تحصیل کرده بودند با استقبال و حمایت آن‌ها مواجه می‌شدیم. البته موردهایی هم بود که با برنامه‌های آموزشی و انضباطی ما آشنا نبودند و یا به آن‌ها تمکین نمی‌کردند. از جمله وقتی ناظم دبیرستان نظافت مو و لباس دخترها را کنترل می‌کرد به دانش‌آموزی برخورد که موهایش به رشک و شپش آلوده بود. به مادرش اطلاع دادیم به دبیرستان مراجعه کند. اما به جای مادرش پدرش آمد و حرف‌های عجیبی زد. مثلاً می‌گفت من چهارده سال است با مادر این دختر زندگی می‌کنم و با رشک و شپش‌هایش ساختمام و چیزی به او نگفتم، حالا شما چه طور به دختر من این حرف‌ها را زده‌اید! و وقتی همکاران گفتند از این مرد که با مسئولان مدرسه چنین برخوردی دارد به شهربانی شکایت کن، گفتم نیازی نیست و نتیجه‌ای ندارد. گذشت زمان لازم است تا این‌ها اصلاح شوند.

○ دبیران دروس متعدد را چگونه تأمین می‌کردید؟

● از آن‌جایی که لیسانس زن نداشتیم از آقایان کمک می‌گرفتیم. از جمله آقایان ماشاء الله زرین کوب، علیرضا زابلی، رزاق آذری، فخرالدین سیفی، عباس شاهین و

ابراهیم صحت نیاکی در این دبیرستان تدریس می کردند. آقای صحت که دبیر درس طبیعی بود بره‌ای به کلاس می آورد و درباره‌اش توضیح می داد و با ذبح آن، اعضای گوسفند را برای بچه‌ها تشریح می کرد.



برای فوق برنامه‌ها و نیز کلاس‌های خیاطی و هنرهای دستی و خانه‌داری و شیرخورشید و پیشاهنگی از خانم‌های با تجربه استفاده می کردیم. یک‌بار دختران پیشاهنگ ما در منظریه‌ی تهران شرکت کردند. در آنجا یک نشست بین‌المللی پیشاهنگی بود. از جاهای مختلف آمده بودند. نماینده‌ی وقت مردم نهاد در مجلس،

به دخترهای شرکت کننده که مقام اول را کسب کرده بودند، هر کدام، یک ساعت عالی هدیه کرد. من خودم در این مأموریت شرکت داشتم و حدود ده روز وقت صرف آن کردم.

○ امکانات دبیرستان در آن سال‌ها چگونه بود؟

● در آغاز، دبیرستان با حداقل امکانات موجود راه اندازی شد. اما به تدریج اولاً دبیران که دلسوزانه کار می کردند مشکل کارگاه و آزمایشگاه و سایر ضرورت‌ها را حل کردند. نمونه‌اش را قبلاً اشاره کردم. آقای صحت نیاکی شکم بره‌ای را پاره می کرد و اعضا را عملاً برای دانش آموزان تشریح می نمود.

ثانیاً چون اغلب اولیای دانش آموزان تحصیل کرده و متمکن بودند، ما را در تجهیز مدرسه مساعدت می کردند.

○ برای دانش آموزان بی بضاعت چه اقدامی داشتید؟

● در آن سال‌ها تعداد اولیایی که حاضر می شدند دخترانشان را به مدرسه بفرستند کم بودند. بنابراین دانش آموزان محدود بودند و همان‌طور که اشاره شد اولیای آن‌ها تحصیل کرده و متمکن بودند. به همین جهت تعداد اندکی دانش آموز بی بضاعت داشتیم. اما به این تعداد به صورت محرمانه کمک‌هایی انجام می گرفت.

توضیح این که از یک ماه به عید مانده از خانم‌های عضو انجمن خانه و مدرسه دعوت می کردیم تا همکاری خود را شروع کنند. برای مدرسه چرخ خیاطی تهیه کرده بودیم و عده‌ای با حاضر شدن در مدرسه به دوختن لباس مشغول می شدند. مقداری کفش و مایحتاج دیگر را نیز خریداری می کردیم. آن‌گاه کفش و لباس‌ها را از طریق پست به عنوان سوغات به منازل آن‌ها می فرستادیم. من پرهیز داشتم که مستقیماً به بچه‌های بی بضاعت کمک شود.

○ دبیرستان ظفر و دبستان سنایی تا کی در یک ساختمان بودند؟

● همین که سال‌های اول و دوم و سوم دبیرستان ظفر تکمیل شد، نیاز به محل جدیدی داشت. از این رو خانه‌ی یحیی خان که نسبتاً بزرگ بود به دبیرستان اختصاص یافت و نظر به این که مساعدت‌های مالی دبیرستان از سوی موقوفات ظفری ادامه نیافته بود، نام دبیرستان در ساختمان جدید به شش بهمن تغییر یافت.

دبیرستان شش بهمن ابتدا پشت گاراژ غفوری بود و سپس به کوچه‌ی یحیی ظفری جنب بانک ملی که به چهار باغ مشهور است منتقل شد. در این دبیرستان پس از تفکیک، با مدیریت آقای حبیب ظفری که دبیری فعال و لایق بود اداره می‌شد. بعد از فوت آقای حبیب ظفری، مدیریت دبیرستان به خانم تاج‌نیا واگذار شد. اما دبستان سنایی هم چنان به نام سنایی به کار خود ادامه داد و از معلمان خوبی برخوردار بود.

○ جناب عالی به عنوان مدیر با دانش‌آموزان و همکاران چگونه برخورد می‌کردید؟

● مدرسه‌ی ما چون معلم‌های خوبی داشت، مخصوصاً معلم کلاس اولش، از همه جا به این مدرسه می‌آمدند و همیشه کلاس‌ها با ظرفیت کامل دایر بود. ضمن این که با آن‌ها خوب برخورد می‌کردیم. خود من هیچ‌گاه یک چوب به دست شاگردی نردم. من بارها به معلم‌ها می‌گفتم هر چه ناراحتی دارید در خانه بگذارید و آن‌گاه وارد شوید و وقتی از مدرسه هم بیرون می‌روید ناراحتی این جا را به خانه نبرید. اغلب مشاهده می‌شد که شوهران معلمان می‌آمدند و به من می‌گفتند که شما به این‌ها چه گفته‌اید که این همه در زندگی خانوادگی ما تأثیر مثبت داشته است.

○ سرکار خانم رازانی ولی ما شنیده‌ایم شما در حالی که کتک نمی‌زدید ولی شاگردها از شما حساب می‌بردند.

● بله، زیرا می‌دانستند من تابع مقررات هستم و منطقی عمل می‌کنم. من به معلم می‌گفتم که حق ندارید شاگردان را بزنید او هم می‌پذیرفت. در نتیجه اگر مشکلی

ایجاد می کردند، آن‌ها را می فرستادند و می گفتند مثلاً درس نمی خوانند . آن گاه من به آن دانش آموزان می گفتم هیچ وقت دیده‌اید من شما را کتک بزنم . می گفتند نه . می گفتم بگویید چرا درس نمی خوانید . آن‌ها سفره‌ی دلشان را باز می کردند و به بیان مشکلات خانوادگی‌شان می پرداختند . از طلاق گرفتن مادر یا فوت مادر و یا مشکلاتی از سوی زن پدر خود سخن می گفتند . یادم است یک بار پدر یکی از آن دانش آموزان را دعوت کردم . وقتی از در وارد شد گفت این فلان فلان شده چه کاری انجام داده که عقب من فرستاده‌اید ؟ به آرامی به او گفتم بنشینید و یک چای بخورید و بعد به او گفتم آیا همسر بعدی شما این قدر برای شما ارزش دارد که بچه‌تان را کلفت او کرده‌اید ؟ او دفاع کرد و گفت خانم این جور نیست . گفتم لباسش را ببین . این بچه چه طوری می خواهد درس بخواند و کارهای زن تو را انجام دهد ؟ خوشبختانه این تذکرها مؤثر واقع می شد و از آن به بعد وضع خوب می شد و دیگر دعوا نمی کردند .

یک مورد هم از همکاران بگویم . خانم سعیدی که معاون مدرسه بود ، به دلیل این که شوهر کرد برای معاونت آمادگی نداشت و من باید یکی از معلمان را برای معاونت به جای او انتخاب می کردم . اما از همان همکاران یک نفر به من گوشه و کنایه زد که برای پست‌ها حق و حساب می گیرند! من اصلاً سرم را از روی میز بلند نکردم و او هرچه دلش خواست گفت و موجب رنجش معلم‌ها نیز شد .

اتفاقاً فردای آن روز شوهر آن معلم به مدرسه آمد و گفت خانم رازانی بچه‌ام سرخک درآورده ، می شود که همسر امروز به مدرسه نیاید . گفتم عیب ندارد کسی که بچه‌اش مریض است نمی تواند بیاید و درس بدهد . من خودم سر کلاس به جایش درس می دهم .

سپس مقداری اسباب بازی و خوراکی گرفتم و به عیادت فرزندش رفتم . وقتی با او روبه‌رو شدم گفت خدا شاهد است وقتی که در زدی می خواستم خودم را از ایوان به پایین بیندازم ! من با همکاران و سایرین این جور رفتار می کردم . بعد او را نشاندم و به او گفتم تو را تمام مردم نهاوند به عنوان معلمی خوب می شناسند و همه به تو احترام

می‌گذارند ولی معاونت پُستی موقتی است. شاید امسال معاون باشی و سال دیگر معاون نباشی (اتفاقاً همین طور هم شد)، ولی تو برای همیشه نزد مردم احترام داری. این معلم پرتلاش، که با این برخورد متحول شده بود، با انگیزه‌ی بیش‌تری تدریس می‌کرد.

○ خانم رازانی روش تدریس معلم‌ها چگونه بود؟

● معلم‌ها بر اساس راهنمای کتاب درس می‌دادند. آن‌ها معمولاً دوره‌ی تربیت معلم را گذرانده بودند. هنگامی که تجربه‌ی تدریس را هم می‌اندوختند، در کارشان بیش‌تر تبحر می‌یافتند. ضمن این‌که صاحب ابتکاراتی نیز بودند.

○ معلمان دوره‌های آموزش ضمن خدمت هم داشتند؟

● بله برای آنان دوره‌هایی در کرمانشاه دو ماهه می‌گذاشتند تا با روش جدید تدریس آشنا شوند. در هر هفته یک بعدازظهر هم معلمان با همدیگر جلسه‌ی گفت‌وگو و تبادل نظر داشتند.

○ برای دانش‌آموزان چه برنامه‌هایی داشتید؟

● بین آن‌ها مسابقات علمی برقرار می‌کردیم. یک بار هم آن‌ها را به همدان بردیم. مثل الان که به گردش علمی می‌برند. یک دفعه من چهل نفر از دانش‌آموزان فعال و بااستعداد را به همدان بردم. مسابقه‌ای بین‌المللی بود و دانش‌آموزان ما از نظر اخلاقی و پیشرفت‌های علمی جایگاه خوبی پیدا کردند.

○ چند درصد دانش‌آموزان شما در دانشگاه قبول می‌شدند؟

● تعدادی از آن‌ها در سال‌های بعد با ادامه‌ی تحصیل پیشرفت می‌کردند. البته آن زمان دانشگاه برای دختران زیاد استقبال نمی‌شد. کسی آن وقت قبول نمی‌کرد که برای دخترش در تهران خانه بگیرد و آن‌جا درس بخواند. فقط یک مورد یادم هست و آن خانم مهرانگیز صالح بود که دیپلم گرفت و ما تشویقش کردیم دوره‌ی مامایی بگیرد و

موارد دیگری از این قبیل. به هر حال در این شکی نباید داشت که بچه‌های نه‌اند همه با استعداد هستند، هم در شهر و هم در روستاها. اگرچه به دلیل نبودن مدرسه در اغلب روستاها و نداشتن امکان تحصیل در شهر، آن‌ها از تحصیل محروم می‌شدند. با گذشت زمان به تدریج مدارس در روستاها نیز تأسیس شد و این نیاز تا حدودی تأمین گردید.

○ می‌گویند در آن سال‌ها جناب‌عالی عضو انجمن حمایت از زندانیان نیز بوده‌اید، لطفاً توضیح دهید.

● عده‌ای که به هر دلیل زندانی می‌شدند مشکلات زیادی داشتند. ما سعی می‌کردیم هم به آن‌ها در زندان و هم به زن و بچه‌های آن‌ها در بیرون کمک کنیم. ما برای آن‌ها غذا می‌بردیم. آن‌زمان زندانی زیاد نبود. در زندان یک اتاق کوچک بود که عده‌ای در آن‌جا محکوم به ماندن بودند. حالا یا دعوا کرده بودند یا جرم دیگری داشتند، به هر حال زن و بچه‌ی این زندانیان مشکل معیشتی داشتند و باید به نحوی به آن‌ها کمک می‌شد تا به فساد نیفتند.

یکی از آن‌ها خانمشان به منزل ما می‌آمد. من برای رفع مشکلات آن‌ها مثلاً به آن‌ها خیاطی یاد می‌دادم و برای آن‌ها چرخ خیاطی فراهم می‌کردم. از آن زن‌ها مراجعه می‌کردند و می‌گفتند ما چرخ خیاطی می‌خواهیم فوری برایشان تهیه می‌کردیم تا با آن امرار معاش کنند. آقایان دستوری و سوادکوهی از کسانی بودند که ما را در آن انجمن حمایت می‌کردند.

اقدام دیگر راه‌اندازی یک پرورشگاه بود. یک زمین بزرگ مجانی گرفتیم برای پرورشگاه تا بچه‌هایی که پدر و مادر ندارند در آن‌جا مستقر شوند. زمینی هم از خانم ظفر سلطان گرفتیم. ایشان به مکه رفتند. در بازگشت من نزد ایشان رفتم و گفتم به

جای این که شام و ناهار به مردم بدهید با پول آن دستور بدهید دور این زمین را دیوار بکشند. پس از محصور شدن، شهرداری نیز همکاری کرد و وسایل بازی مورد نیاز را از تهران و همدان تهیه کرد و محلی برای فعالیت و بازی بچه‌های پرورشگاهی ترتیب دادیم. اقدام بعدی این بود که ۲۲۰۰ متر زمین مجانی گرفتیم و آنجا را برای فعالیت و بازی بچه‌های کارگر اختصاص دادیم. این زن‌ها روزها می‌رفتند لویا پاک می‌کردند و یا به مشاغلی دیگر مشغول می‌شدند و چون بچه‌هایشان تا غروب در خیابان‌ها رها می‌شدند مشکلاتی برایشان ایجاد می‌شد که با این تصمیم بخشی از مشکلات آن‌ها رفع شد.

بچه‌ها را صبح با ماشین آنجا می‌آوردیم. البته مدرسه هم می‌رفتند. ناهار و صبحانه به آن‌ها می‌دادیم و از آنان پرستاری می‌شد. غروب‌ها با ماشین آن‌ها را به خانه‌هایشان برمی‌گرداندند. الآن این ساختمان تحویل سازمان بهزیستی نهاوند است.

○ سرکار خانم رازانی شنیده‌ایم که برای ایتم نیز برنامه‌هایی داشتید؟

● تا آنجا که دستان می‌رسید دخترهای پرورشگاهی را شوهر می‌دادیم. برای آن‌ها مستقلاً عروسی می‌گرفتیم. جهیزیه برای آن‌ها تهیه می‌کردیم. از جمله دختر جوانی بود که پدر و عمویش را با مواد مخدر دستگیر کرده و به زندان انداخته بودند. معلمی به خواستگاری این دختر آمد و ما هم جهیزیه‌ی مناسبی برای او ترتیب دادیم و برایش مراسم آبرومندی نیز گرفتیم. الآن فرزندشان مردی شده است و زندگی آبرومندی دارد.

○ جهیزیه‌ها را چگونه تهیه می‌کردید؟

● به کمک خانم‌های نیکوکار تهیه می‌کردیم. پرورشگاه یک انجمن داشت و اعضای آن خانم‌هایی بودند که همه وضعشان خوب بود و دوست داشتند در امور خیر سهمی داشته باشند. در واقع ما جهت فراهم کردن جهیزیه برای چنین دخترانی گدایی

می‌کردیم. بعدها، دولت اداری پرورشگاه را متقبل شد. گاهی هم که ملایر یا همدان پرورشگاهشان گنجایش نداشت از بچه‌های پرورشگاهی برای ما می‌فرستادند. ما هم سعی می‌کردیم همکاری کنیم. افراد نیکوکاری که در شیرو خورشید سابق و در پرورشگاه، همیشه ما را یاری می‌کردند، تا آن‌جا که به خاطر دارم عبارت بودند از خانم‌ها: والی زاده، ظفیری، هژبری، صدری و ...

○ لطفاً در خصوص کودکان پرورشگاهی بیش‌تر صحبت کنید.

• اگر زنانی به دلیل بی‌سرپرست بودن، مشکل معیشتی پیدا می‌کردند، با استفاده از موقعیت و ارتباط با مسئولان، مقدمات اشتغال آنان را در مدرسه‌ی خود یا در جاهای دیگر فراهم می‌کردم و با حقوقی که می‌گرفتند حتی‌المقدور مشکلشان رفع می‌شد. اگر چنین زنانی دخترهای کوچک داشتند، کمک می‌کردم آن‌ها با سواد شوند و در نهند یا در شهرهای دیگر تحصیل خود را کامل کنند و بعد هم مقدمات ازدواج آنان را فراهم می‌کردیم.

خوش‌بختانه تا آن‌جایی که به خاطر دارم آن‌ها شوهرانی مناسب پیدا کردند و الآن هم دارای زندگی خوبی هستند. قبل از ازدواج به خواستگار می‌گفتم این دختر از یک خانواده‌ی فقیر و تنگ دست است و لازم است تصمیم خود را با بررسی همه‌جانبه بگیرد. این‌طور نباشد که چند سال بعد پشیمان شوی. بنابراین خواستگاران با آگاهی کامل حاضر به ازدواج می‌شدند و بعداً نیز مشکلی پیدا نمی‌کردند. چند نفر از این زوج‌ها هم اکنون در خارج از کشور هستند.

○ لطفاً از این نوع فعالیت‌های خود خاطره‌ای بیان کنید.

• حدوداً سال ۱۳۴۰ بود که با عده‌ای از مهمانان خود برای گردش و تفرج به روستاهای اطراف رفته بودیم. ناگهان پیرمردی پیش ما آمد و گفت در این نزدیکی‌ها دخترم افتاده

و حالش خوب نیست. من با عجله رفتم دیدم درد زایمان دارد و هیچ گونه امکاناتی در اختیارش نیست. آمدم به همسرم گفتم می‌خواهم فوراً این زن را به شیرو خورشید نیاوند برسانم و با این که مهمان داشتیم و منتظر ما بودند آن زن را به شهر رساندیم و به مدیر عامل شیرو خورشید، که اتفاقاً از بستگان بود، سفارش کردیم که از او کاملاً مراقبت کنند. آن‌ها هم به خوبی از زن مراقبت کردند. تا این که خداوند پسری به وی عطا کرد. روز بعد با جمعی از همکاران به دیدنش رفتیم و طبق مرسوم محل هر یک برای دیدن وی هدایایی دادیم.



خاطره‌ی دیگری بگویم. یک روز خانمی جلوی مرا گرفت و پس از احترام و تعارف زیاد گفت اگر شما نبودید من در قید حیات نبودم. هرچه فکر کردم چیزی به نظرم نرسید. پرسیدم شما چه کسی هستید؟ گفت اوایل انقلاب وقتی نوه‌ی شما در بیمارستان به دنیا آمد برق رفته بود فرزند من هم در همان بیمارستان متولد شده بود و بستگانم در آن تاریکی ما را به همان حال رها کرده و رفته بودند. شما فوراً به داد ما رسیدید و به توصیه‌ی شما در منزل یکی از آشنایان ده دوازده روز تحت مراقبت بودیم و سپس ما را به خانواده‌مان برگرداندید.

○ خانم رازانی لطفاً به نوع مسئولیت خود و مدت آن نیز اشاره‌ای داشته باشید.

● کار من در نهاوند با مدیریت آغاز شد. ضمن این که بنا به ضرورت، تدریس هم داشتم. ابتدا مدیر دبستان آزر بودم، ولی وقتی احساس کردم در دبستان سنایی می‌توانم بیش‌تر خدمت کنم مسئولیت آن مدرسه را به عهده گرفتم. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم مدتی این دبستان با دبیرستان ظفر یک جا اداره می‌شد. من کلاً ۳۲ سال سابقه‌ی خدمت دارم و در سال ۱۳۵۸ باز نشسته شدم.

○ کمی هم از زندگی خانوادگی خود بگویید.

● من از سال ۱۳۲۹ کار فرهنگی خود را در نهاوند ادامه دادم. در آن سال همسر و دو فرزند داشتم. همسر مرحوم حسن وره‌رام حدود چهارده سال رئیس اداره‌ی کشاورزی نهاوند بود. او در تمام فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی یاور و مشوق من بود. در طول زندگی مواردی پیش می‌آمد که ایشان در اقدامات خیرخواهانه پیش‌قدم می‌شدند. یادم هست یک روز که به خانه رفتم گفتند از طرف همسران لحاف کرسی تازه دوخته را که برای خدمتگزاران تهیه کرده‌اید به اداره بردند. وقتی بعداً از ایشان سؤال کردم

گفتند پیرزنی در این نزدیکی سرراه نشسته بود و در حالی که لحاف کرسی اش سوخته بود گریه می کرد. آن لحاف کرسی را برای پیر زن آوردم.

وی سپس کمک کرد تا لحاف کرسی دیگری به جای قبلی تهیه کنم. گاهی آن مرحوم در محل کارش لباسش را در می آورد و به دیگران می داد. مسلماً علاقه مندی همسر در انجام این گونه خدمات، مرا در ادامه دادن به فعالیت های خیریه تشویق و دل گرم می کرد. نتیجه ی ازدواج ما داشتن چهار فرزند است به نام های خسرو، فرهاد، کیان و دخترم شیرین. از این بابت خدای را سپاس می گویم.

○ لطفاً دیدگاه خود را در خصوص مهارت آموزی در دبستان بیان کنید.

● من از همان آغازی که به نهاوند آمدم به دانش آموزان تأکید می کردم که هم زمان با درس خواندن خیاطی، بافندگی و سایر حرفه ها را یاد بگیرند. یادم هست یک روز زنگ خیاطی بود و دانش آموزان دورم جمع شده بودند. ناگهان آقای ذکایی رئیس فرهنگ وقت وارد شد و از این که می دید من با چه علاقه ای به بچه ها حرفه می آموزم بسیار خوشحال و شگفت زده شد و از من تشکر کرد.

بعدها متوجه شدم که آموختن حرفه ها به دانش آموزان با مذاق یکی از کسانی که خود را متولی این حرفه ها می دانند سازگار نیست. چون می خواستند هنر و مهارت در انحصار خودشان باشد و دوست نداشتند در آینده این بچه ها همکار و رقیب آنان شود! ولی برعکس من سعی می کردم هر مهارت و تجربه ای دارم بی دریغ در اختیار دانش آموزان و غیر دانش آموزان قرار دهم. چون اعتقاد داشتم زن ها که خانه داری جزئی از زندگی آنان است باید از مهارت ها نیز برخوردار باشند، تا در مواقع اضطرار، با هنر و حرفه ی خود مشکلات زندگی خود را برطرف کنند.

○ سرکار خانم رازانی روابط متقابل دانش آموزان و معلمان آن سال‌ها چگونه بود؟
 ● در آن زمان دانش آموزان حرمت معلم را بیش تر نگاه می‌داشتند. من و معلمان هم دوره‌ام هر وقت از خیابان‌های نهایند عبور می‌کردیم و امروز عبور می‌کنیم از احترام و دست به گردن انداختن و محبت زیاد شاگردان خود که هم‌اکنون معلم، کارمند و یا خانه‌دار شده و هر یک شخصیتی دارند، شرمنده می‌شویم. من بدین نیستم، اما مطرح می‌کنم آیا دانش آموزان امروز چنین احترامی برای معلمان و مدیران خویش قائل هستند؟ و آیا حریم‌ها حفظ شده است؟

همسر من با پدرم که یک فرهنگی بود بسیار احترام‌آمیز برخورد می‌کرد و همیشه دو قدم پشت سر او راه می‌رفت. مرحوم پدرم نیز به او احترام می‌گذاشت و با بچه‌ها بسیار مهربان بود. همین احترام‌ها و قدردانستن‌ها موجب شده بود که ما در شهر نهایند ماندگار شدیم. در حالی که همسرم به دلیل این که تهرانی بود می‌توانست سال‌ها قبل ما را به تهران منتقل و ساکن نماید. اما ایشان هم به دلیل علاقه‌مندی متقابل که با شهر و روستا پیدا کرده بود در نهایند پای‌بند شد.

من با این که از نظر محل ولادت و پدر و اجداد بیش تر ملایری و بروجردی هستم تا نهایندی، اما این شهر و مردمش را آن قدر دوست دارم که فرزندانم را قسم داده‌ام که پس از مرگ، که راه حق برای همه است، مرا در نهایند به خاک بسپارند. مطمئناً شاگردان قدیم من شب‌های جمعه در آن‌جا از من یاد خواهند کرد. همسرم مرحوم و رهرام نیز در همین شهر مدفون است و در شب‌های جمعه و در مراسم خاص می‌بینیم که علاقه‌مندان به او اطراف قبرش حلقه می‌زنند و برایش فاتحه می‌خوانند.

○ سرکار خانم رازانی روحیه و انگیزه‌ی شما و همکارانتان در آن سال‌ها چگونه بود؟

• معلمی برای ما یک وظیفه‌ی خدایی و وجدانی بود. هر یک از همکاران ما عاشقانه کار می‌کردند و در بند حقوق و میزان درآمد و به تبع آن رسیدن به طلا و زیور آلات و تجمل نبودند. انگیزه‌ی آن‌ها فقط کار فرهنگی و تعلیم و تربیت بود. به همین جهت آن‌ها پس از عمری تعلیم و تربیت و تلاش دارای حداقل امکانات بودند. الآن در خانه‌ی ما یک مثنی‌الطلا پیدا نمی‌شود و من پس از سال‌ها خدمت، هم‌اکنون نه زمینی دارم و نه ملکی و اجاره‌نشین هستم. در عین حال همواره سپاس‌گزار و شاکر خدا بوده و هستم و هیچ‌گاه از شغل مقدسی که داشته‌ام پشیمان نبوده‌ام.

○ چه توصیه‌ای برای معلمان و دانش‌آموزان امروز نهاوند دارید؟

• جامعه‌ی زمانی پیشرفته و خوش‌بخت می‌شود که نسل کودک و نوجوانش درست تربیت شده باشند. بنابراین لازم است همه‌ی معلمان عزیز با عشق و علاقه به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان این شهرستان، که خوش‌بختانه دارای هوش و استعداد سرشار هستند، پردازند و زحمات خود را در مقایسه با پاداش‌های مادی و پولی ارزیابی نکنند. اگر با وجدان و صداقت آموزش بدهیم و مهارت‌ها را به بچه‌ها بیاموزیم به امروز و فردای این مملکت خدمت کرده‌ایم.

به دانش‌آموزان هم که مانند فرزندان و نوه‌هایم دوستشان دارم توصیه می‌کنم درس را جدی بگیرند و ادامه بدهند و تا آنجا که ممکن است به تحصیلات بالاتر روی آورند. در عین حال از همان کودکی سعی کنند مهارت‌ها و حرفه‌ها را در حد توان کسب کنند و در زندگی به کار ببندند.

○ سرکار خانم رازانی از این که حوصله به خرج دادید و به سؤالات ما پاسخ دادید صمیمانه تشکر می‌نمایم.

• من هم از شما و مجله‌ی فرهنگیان سپاس‌گزارم.